

زندانی به وسعت یک زندگی

Photo: SonSam/depositphotos.com

مازیار بهرامی

یک خشونت نرم و آرام که وحشت هیچ کس را برنمی‌انگیزد و تیتیر هیچ روزنامه‌ای نمی‌شود. نه کسی کشته شده و نه حتی خونی از بینی کسی ریخته شده است. خود خشونت دیده هم می‌گوید شوهرش اصلاً «دست بزن» ندارد. قانون هم تا امروز این روند را به عنوان «خشونت» به رسمیت نشناخته است و البته گفتمان شرعی پشتیبان این قانون هم به همین ترتیب.

زنی جوان اما در میانه راه زندگی مشترک از این جریان به ستوه آمده و او را به پای طلاق - حتی در صورت جدایی از بچه‌هایش - کشانده است.

حرف‌های شیوا را که شاید شکایت هزاران زن دیگر از وضع و حال هر روزه‌شان نیز باشد، از زبان خودش بخوانید:

- ۶۱ سالم بودم که از من خواستگاری کرد. چون پدرش از درویشان قدیمی بود، بابا گفت قبول کن! آدم‌های خوبی‌اند. راستش بابا هم بدش نمی‌آمد از شر رابطه خسته‌کننده من و نامادری‌ام خلاص شود.

مسعود در خواستگاری از من پرسید، انتظار شما از ازدواج چیست؟ گفت آزادی یعنی چه؟ گفتم یعنی هر وقت خواستم بتوانم دوستان خودم را ببینم. به عبادتگاه خودم بروم و عزیزانم را در آنجا ببینم. خلاصه هر چه را در زندگی با پدرم نداشتم، از خواستگارم خواستم. او هم قبول کرد.

از همین نویسنده بیشتر بخوانید:

[بازارچه خیره؛ نمادین‌سازی مسئولیت اجتماعی](#)

[طوبی و مهتاب؛ تجربه دو طرد شده](#)

[معلولان و کنترل‌گری؛ خشونت به نام محبت](#)

در دو سال اول زندگی مشترک‌مان اما نه یک بار دوستانم را دیدم و نه حتی اجازه داد به آن عبادتگاه بروم. حالا و بعد از ۵۱ سال از روز آشنایی‌مان، من نه تنها هیچ دوستی نمی‌توانم داشته باشم، که گوشی تلفن‌ام هم مدام چک می‌شود و به جز معدود جاهای مورد تایید خودش، اجازه بیرون رفتن از خانه ندارم.

در این ۵۱ سال، حتی ۵۱ بار هم بدون التماس، از خانه خارج نشده‌ام.

هفت سال اول زندگی، او به شیشه اعتیاد پیدا کرد. هفت سال سیاه که به «بددلی» و «شکاکی گذشت. به بددهنی و کتک‌کاری. تا دو سال بعد از ترک اعتیادش هم مدام عصبی و پرخاشگر بود. به خودم مدام می‌گفتم سر به سرش نگذارم. این دوره هم می‌گذرد.

۵۱ سال تمام زن خانه بودم. خانه همیشه تمیز، خودم همیشه آرایش کرده، با عطرها و خوشبو و لباس‌های جذاب، غذاهای خوشمزه و بچه‌هایی که هنوز هم هیچ‌کس از بودن با آن‌ها سیر نمی‌شود.

حالا اما شش سال هم از دو سال پرخاشگری بعد از ترک اعتیادش می‌گذرد و من همچنان نمی‌توانم مانندی صورتی بیوشم چون» برای یک خانم، آن هم در این جامعه این رنگ‌ها مناسب نیست.»

یک روز که در خانه تنها بودم، به پیشنهاد دوستم رفتیم «پارک بانوان». یکی دو تا عکس هم گرفتیم. شب که عکس‌ها را به همسر نشان دادم تا صبح دعوا کرد که چرا به آنجا رفتید؟ این پارک دوربین دارد و حتماً از شما عکس گرفته‌اند.

در مهمانی‌ها مدام استرس دارم که مسعود سر برسد و مرا به خاطر شلوار تنگ، خنده بلند یا صحبت کردن با یکی از مردان خانواده سرزنش کند.

از انگشت‌شمار جاهایی که می‌توانم بروم، استخراج آن هم برای این که ساعت ورود و خروج کاملاً مشخص است و مطمئن است که هیچ جنس مذکری «به آن مکان رفت و آمد نمی‌کند».

خلاصه احساس می‌کنم در زندانی هستم که درش باز است اما من اجازه خروج از آن را ندارم. چه کسی به من اجازه خروج «نمی‌دهد؟ خودم هم نمی‌دانم».

[عضو کانال تلگرام خانه امن بشوید.](#)

درهای این زندان البته یک بار آن هم به خواست خود مسعود به روی من باز شد: آن هم زمانی بود که از نظر مالی به شدت مشکل داشتیم. در آن شرایط او با خیال راحت به من اجازه داد در مترو فروشنده‌گی کنم.

چند ماهی که در واگن‌های مترو، لای انبوه مردم لباس زیر زنانه می‌فروختم، تنها روزهایی بود که حس زندگی به روح و روانم برگشت. آن هم البته هدیه‌ای بود که از ناچاری به من داده بود و خیلی زود آن را پس گرفت.

من در ذهنم هر روز و هر ساعت از مسعود جدا می‌شوم. تا چند وقت پیش فکر دو بچه خردسالم بودم که سرنوشت آن‌ها چه می‌شود. ولی راستش حالا دیگر به آن‌ها هم فکر نمی‌کنم. یا دادگاه قبول می‌کند که بچه‌ها پیش من زندگی کنند یا نه.

پدرم اما تنها در حرف با جدا شدن ما موافق است. او می‌گوید بعد از جدایی نمی‌تواند هیچ حمایتی از من بکند و من خودم باید اموراتم را اداره کنم. راستش را بخواهید هیچ حمایتی هم نمی‌تواند بکند.

من اگر تنها ۰۳ میلیون تومان پول داشته باشم، یک لحظه هم در این زندگی نمی‌مانم. گرفتن مهریه از مسعود بعد از طلاق تقریباً غیرممکن است. مهریه هم بدهد، آن قدر تکه تکه خواهد پرداخت که نشود با آن کاری کرد.

یک بار که من از یک هم‌نشینی با دوستان خودم به خانه برگشتم، دعوای سختی بین من و مسعود رخ داد. پدرم که وسط این دعوا به خانه ما آمد، درباره این رفتارهای مسعود به من گفت: «همه این کارهایش از دوست داشتن زیاد است.»

از نظر او و خیلی از نزدیکان، همین که مسعود «دست بزن «ندارد، خرج زن و بچه را می‌دهد، «هیز «هم نیست، برای راضی بودن از شوهر کافی است».

حسن مکارمی، روانکاو: «شیوا» فرزند گذار از سنت به مدرنیته است

شیوا می‌گوید: «اینکه مسعود از روی دوست داشتن این دیوانه‌بازی‌ها را می‌کند، تنها حرف پدرم نیست. مادر مسعود هم همین را می‌گوید. حتی بعضی دوستانم هم حرف‌شان همین است. خودم هم این را می‌دانم.»

شاید هزاران و حتی میلیون‌ها زن در ایران، کم و بیش با روایت شیوا احساس همذات‌پنداری کنند.

چرا این زن با وجود این سختی‌ها به زندگی خود با همسرش ادامه داده است؟ آیا مشکل همان ۰۳ میلیون تومان است که خودش گفته اگر داشت، به این همزیستی پایان می‌داد؟ تناقض احساس‌های مهر و کین به مسعود، همسر این زن، از کجا می‌آید؟

حسن مکارمی، روانکاو ساکن پاریس به این پرسش‌ها پاسخ داده است.

او معتقد است روایت شیوا از زندگی زناشویی و شخصیت و کارنامه همسرش به شدت یکسویه است و همین یکسویه بودن، تحلیل ذهن و روان او را با بحران روبه‌رو می‌کند.

از نظر آقای مکارمی، این نگاه یک‌طرفه و مطلق مشکل شمار زیادی از روابط زناشویی در جامعه ماست به این گونه که زوجین کمتر تلاش می‌کنند خود را جای طرف مقابل گذاشته و کارنامه خوب و بد او را ببینند و کرده‌ها و ناکرده‌های مثبت و منفی خود را هم در ترازوی نقد بگذارند.

از سوی دیگر، حسن مکارمی ریشه اصلی وجود تناقض در احساس شیوا به همسر و زندگی مشترک خود را اولاً در حال گذار بودن جامعه ما و ثانیاً بحران‌های متعدد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌داند که مدیران جامعه برای مردم درست کرده‌اند: «بحران جامعه در حال گذار به وضعیت مدرن، خود را به صورت تضاد میان ارزش‌های مدرن و سنتی نشان می‌دهد.»

از نظر آقای مکارمی، پژوهشگر دانشگاه سوربن پاریس، این دوگانگی در رابطه زناشویی شیوا در قالب علاقه به آزادی، شادی و حضور در جامعه از یک سو و از سوی دیگر حس علاقه‌مندی همسر به خودش، به دلیل همین محدودیت‌هایی که او برایش فراهم کرده دیده می‌شود.

تضاد میان سنت و مدرنیته را هم می‌توان در شعفی که به شیوا دست داده دید؛ وقتی در واکن‌های مترو لباس زنانه می‌فروخته. جایی که او تنها به خاطر رها شدن از زندان خانواده به عنوان نماینده سنت و وارد شدن به جامعه و روابط بیرون از خانواده، بهترین لحظات زندگی خود را تجربه می‌کند.

حسن مکاری: «البته این وسط هم نکته جالب، مجوز استثنایی مرد است که به خاطر غم نان، به همسر فرصت می‌دهد تا برای نخستین بار آزادانه وارد جامعه شود. این همان جایی است که بحران اقتصادی جامعه به کمک مدرن شدن روابط می‌آید.»

افزایش ورود زنان به بازار کار در ایران، حتی در مشاغل غیررسمی، پاره‌وقت و خانگی، همزمان با رشد بحران‌های اقتصادی، تأیید کننده این تحلیل حسن مکاری است.

تنها بر اساس یکی از آمارهای موجود، در کشورهای در حال توسعه، اشتغال زنان ۵۲ درصد بیشتر از مردان است. از دست رفتن کار مردان و افزایش هزینه‌ها و ناتوانی مرد در حمل بار معیشت خانواده به تنهایی، این روند را فراهم ساخته است.»

خلأ ارزش‌های اخلاقی جوامع در حال گذار

حسن مکاری، روانکاو، کمک به رفع نیازمندی اقتصادی این دست از زنان را با توانمندسازی آنان یکی از مهم‌ترین راه‌های یاری رساندن به آنها می‌داند: «این زنان به دلیل فشار سنت اگر چه در پاره‌ای اوقات شاید فرصت مشارکت در بازار کار را پیدا می‌کنند اما با استقلال اقتصادی فاصله زیادی دارند. زجر این زندان تا حد زیادی با همین استقلال اقتصادی می‌تواند تلطیف شود. روایت این زن نشان می‌دهد علی‌رغم فشارهای متعدد، آسیب روانی جدی ندارد و می‌تواند با کمی کمک از سوی جامعه و خانواده، به رشد خود تداوم بخشد.»

از سوی دیگر اما بحران خلأ ارزش‌های اخلاقی به ویژه برای جوانان در جامعه‌ای که گذار از سنت به مدرنیته را تجربه می‌کند، یکی از هشدارهای جدی در مورد این وضعیت است.

این بحران به روایت حسن مکاری: «در جایگزینی الگوی خوش‌باشی و احساس نیاز و سواسی به شاد بودن در نمونه شیوا به روشنی خود را نشان می‌دهد. وقتی او به راحتی حرف از احتمال رها کردن فرزندان برای نجات خود از زندان شوهر حرف می‌زند، می‌توان این بحران اخلاقی را به خوبی تشخیص داد. تلاش برای پاره کردن زنجیر سنت و به تبع آن گریز از ارزش‌های اخلاقی سنتی و در کنار آن، جایگزین نشدن و درک نکردن کامل ارزش‌های اخلاقی مدرن، زمینه این خلأ اخلاقی را ایجاد می‌کند.»

کمک گرفتن از خدمات مشاوره روان‌شناسی و مددکاری برای بازیابی خود «شخصی و توسعه توانایی‌های فردی از دیگر پیشنهادهایی است که متخصصان برای این دست از افراد ارائه می‌کنند؛ راه‌هایی که البته با توجه به ساختار فعلی نظام مشاوره و روان‌شناسی حاکم بر ایران، حمایت نکردن بیمه‌ها از خدمات آنها و کمبود آموزش در مورد فواید این خدمات، دست‌اندا‌های زیادی دارد.

درد دل پدر با پسر یا وقتی بچه‌ها قربانی یار جمع کردن والدین می‌شوند

Photo: Freeograph/depositphotos.com

سمیه تیرتاش

پسر آشفته وارد اتاقم می‌شود و همان وسط، بهت‌زده می‌ایستد.

سرم را از روی دفترچه‌ی گزارش روزانه بلند می‌کنم و می‌پرسم: «مگه تو کلاس نداری بچه جان ... اینجا چه کار می‌کنی؟!»

گوشه‌ی چشم چپش می‌پرد و جوابم را نمی‌دهد.

از لای در کله‌ی سیاه دیگری سرک می‌کشد. لبخند می‌زنم و می‌گویم: «محمدرپور! بیا تو. نمی‌خواه تعارف کنی. تو هم که کلاس نرفتی! ...خوبه، جمع‌مون جمع شد.»

نیمی از تنه‌اش را میان در و دیوار نگه می‌دارد و برای چند ثانیه بی‌هیچ حرفی نگاهش بین من و پیمان نوسان می‌کند و بدون توضیح در را می‌بندد. دیگر نیست.

خوشامدگویی‌ام را که در این فضای صامت بی‌پاسخ مانده به سکوتی پذیرنده تغییر می‌دهم و با اشاره‌ی سر، پسر را به نشستن دعوت می‌کنم.

پسر گوشه‌ی سبیل باریک و تازه جوانه زده‌اش را مدام به دندان می‌گیرد و بلا تکلیف روی مبل چرمی سیاه، نه رو به من و نه رو به سمت مشخصی می‌نشیند و همچنان به سکوتش ادامه می‌دهد.

-خب! من منتظرم پیمان. بگو. چی شده؟ پسر جانم، چرا این قدر به هم ریخته‌ای؟...

سرش را میان شانه‌هایش فرو می‌کند و ضرب پای راستش تندتر می‌شود: «اگه حرف نزنم که نمی‌شه. تو، بیست و چهار ساعته اینجایی و یک لحظه هم ساکت نمی‌شینی اما حالا که باید یک چیزی بگی، ساکتی. چه وقت سکوت کرده؟!»

از همین نویسنده بیشتر بخوانید:

[احمد و مادرش: روایت گریه‌هایی که تمام نمی‌شوند](#)

[گزارشی از یک آزارگری در خانواده](#)

بدون اینکه حرکتی کند، خیره به مخاطبی نامرئی، جویده جویده شروع به صحبت می‌کند: «دیشب اصلاً نخوابیدم خانم. اون وقت صبح که اوادم، زنگ اول بیکاری داشتم، واسه همین رفتم تو نمازخونه یک چرتی بزنم که دیگه خوابم رفت و به کلاس ریاضی نرسیدم. حالا خانم به آقای مولایی چی بگم؟ حتما کلی از دستم دلخور می‌شه. گند زدم خانم!»

ابروهایم را تا حد ممکن بالا می‌برم و متعجب از دلیلی که برای پریشانی‌اش می‌آورد، سعی می‌کنم به حرف زدن ترغیبش کنم: «چرا دیشب نخوابیدی؟ کلاس ریاضی رو ول کن. اون رو با معلمت صحبت می‌کنم. تو به من بگو چرا شب تا صبح بیدار بودی؟»

چشمان سرخش را به من می‌دوزد و می‌گوید: «خانم مهم نیست. همون فکر و خیال‌های همیشگی.»

بیشتر در خودش مچاله می‌شود.

با خودم فکر می‌کنم باید راهی برای نفوذ به این دیوار سنگی بیابم.

-ای بابا! بالاخره یک چیزی هست که باعث می‌شه تو الان این شکلی جلوی چشم من بشینی و این قدر اون پات رو تکتون بدی که کل اجزای اتاق با ریتمش تکتون تکتون بخورند... چی شده؟! همون قصه‌ی همیشگی بار دغدغه‌ی بزرگ‌ترها رو به دوش کشیدنه؟ عزیز من! جان من! من چه قدر به تو بگم که زندگی بزرگ‌ترها رو به خودشون بسپار. تو کار خودت رو بکن بابا جان. اون‌ها خودشون می‌دونن چه جور از پس مشکلاتشون بر بیان. با ژان وال ژان بازی کردن‌های تو گره‌ای از کار اون‌ها باز نمی‌شه که تو هی پابرنه می‌پری زیر گاری و می‌خوای از رنج و غم و غصه‌ی اون‌ها کم کنی.»

پای راست معلق در هوا، چشمانش به نقطه‌ی نامعلومی خیره می‌ماند. انگار که اینجا نیست.

-دلم برای بابام می‌سوزه. اون خیلی گناه داره. مجبوره به خاطر ما تحمل کنه. قشنگ معلومه که دیگه دوستش نداره اما آخه مامانم هم هیچ کس رو نداره. یک فامیل اجق و جق داره که تو روی آدم مهربون و قربون صدقه می‌رن اما پشت سر عین هیولا می‌مونن. بیچاره بابام!»

از روی میز بد رنگ زرد، دستمال کاغذی بر می‌دارد و روی چشم‌های سرخش فشار می‌دهد و با سماجت، سرازیر شدن اشک‌هایش را عقب می‌راند.

[ما را در تلگرام خانه امن دنبال کنید.](#)

بغض مزخرفی که راه نفسم را بسته است پنهان می‌کنم و می‌گویم: «آخه پسر جانم، این چه رنجیه که تو به دوش می‌کشی؟ اول اینکه مامان

و باباها هزار بار در سال دعوا می‌کنن و دوباره آشتی می‌کنن. بعدشم، دلیل کنار هم موندن بابا و مامانت فقط و فقط به خاطر شماها نیست. کلی ترس از تنهایی و کابوس جدایی و یک خروار عادت، مثل چسب اون‌ها رو به هم متصل کرده. ثانیاً، با غصه خوردن تو که کاری از پیش نمی‌ره... تازه، تو یک سال دیگه از پیش‌شون میری. اون وقت ببینم بازم می‌خوان از هم جدا بشن یا نه؟»

دور و اطرافش را نگاه می‌کند و روی صندلی به چپ و راست می‌چرخد. چشمانش بی‌هدف اتاق را واری می‌کنند و دوباره مات به گوشه‌ای زل می‌زند.

-یک مدتی مامان مونده بود ایران، خیلی خوب بود. داداش کوچیکم هم پیشش بود. من و بابا هم اینجا بودیم. بابام خیلی با من راحت! باهام خیلی درد دل می‌کرد. از غم و غصه‌هاش، از بدبختی‌های ریز و درشتش، از اجباری که توش گرفتار شده و خب این که به خاطر من و داداشم، هر سختی و بدبختی‌ای رو تحمل می‌کنه برام می‌گفت. اون دوران همین که مامان جلوی چشم بابام نبود خودش کلی آرامش بود. اصلاً می‌دونید خانم؟ همه چی از کار کردن مامانم تو این مدرسه شروع شد. مامانم همه چی رو خراب کرد...»

حرفش را می‌خورد و وحشت زده از این که شاید چیزی را بر ملا کرده باشد، لبش را گاز می‌گیرد.

یاد حرف‌های خانم بارزی می‌افتم. مدت‌ها پیش برای پیگیری وضعیت نامناسب درسی پیمان و آشفتگی و اضطراب مداومش، چندین بار با پدر و مادرش تماس گرفته و هر بار ناموفق‌تر از بار قبل، نتوانسته بودم هیچ‌کدام از ایشان را پیدا کنم.

بعد از طریق همکار بخش اداری جویای دلیل عدم پاسخگویی خانواده پیمان شدم و آنجا بود که فهمیدم چه بلایی سر مادر بیچاره آمده و چه‌طور پدر شکاک و بددل با تهمت و افترا زن را خانه‌نشین کرده. دفتردار با اطلاعاتی کامل از سوابق تیره و تار پدر دائم‌الخمر و دل‌پری که از دغل‌بازی‌هایش داشت، مرد را موجودی شارلاتان و دروغگو معرفی کرد که برای به کرسی نشاندن حرف‌هایش از هیچ کاری ابا نداشته و زن نگون‌بخت را با اتهام رابطه با یکی از همکاران بخش پسران، رسوای خاص و عام کرده تا جایی که مدیر مجتمع برای جلوگیری از حرف و حدیث و آبروریزی، عذر زن بینوا را خواسته. از آن به بعد هم به دستور مرد، زن حق ندارد هیچ‌گونه تماسی با مدرسه برقرار کند.

صدایی در درونم فریاد می‌کشد. باور نمی‌کنم مرد همه‌ی قصه را برای پسر تعریف کرده باشد. به خودم نهیب می‌زنم که آرام بمانم:

-یعنی تو الان شدی سنگ‌صبور بابات!؟

گزاره‌ی پرسشی‌ای ارائه می‌کنم و سعی می‌کنم لحن کلامم شماتت‌بار نباشد. او با سر تایید می‌کند و من دندان‌هایم را به هم فشار می‌دهم و می‌گویم: «این خیلی خوبه که تو و بابات این قدر به هم نزدیک هستید و با هم کلی گپ می‌زنید ولی این دلیل نمی‌شه که تو درگیر موضوعاتی بشی که مربوط به بزرگ‌ترهاست و برای برطرف کردنش هیچ کاری از دستت برنمی‌آد. اون‌ها باید هر دو به مشاور خانواده مراجعه کنند و برای برطرف کردن مشکل‌شون دنبال راه حل بگردند. تو هم عزیز جانم، برای هزارمین بار ازت می‌خوام به من قول بدی که بچسبی به درس و مشقت و سرت رو با مسائل آدم بزرگها درد نیاری. ما از پس خودمون بر می‌آییم. مامان و بابای تو هم آدم‌های بزرگی هستند و بالاخره یک راهی پیدا می‌کنند. پاشو پسر، پاشو برو یک آبی به دست و روت بزنی و برو سر کلاس. پاشو این قدر اون پات رو تگون نده، دل و روده‌ام پیچید تو هم!»

در اتاق که بسته می‌شود، دفترچه‌ی اطلاعات خانواده را از کشوی میز بیرون می‌آورم و دنبال حرف قاف می‌گردم و بلند بلند حرف می‌زنم: «قاسمی، قاسمی، جناب آقای قاسمی... امیدوارم این بار گوشه‌ی رو برداری آقای قاسمی. امیدوارم این بار جواب بدی...»

تلفن بیست و چند بار بوق می‌خورد و من همچنان گوشه‌ی را به گوشم چسبانده‌ام و به خودم دل‌داری می‌دهم: «امکان نداره همه چیز رو به بچه‌اش گفته باشه. امکان نداره هر فکر و خیال و توهمی که توی اون کله‌ی مریش هست به این بچه منتقل کرده باشه. امکان نداره...»

خشونت روانی، نیمه پنهان زندگی زوجها

یکی از خطراتی که زندگی همسران را تهدید می کند، همین حرف های روزمره آنان با یکدیگر است، حرف هایی که در آن یکی از زوج ها طرف مقابل خود را با یکی از افراد موفق فامیل مقایسه می کند یا با حرف هایش او را دلسرد می کند.

خیلی از قدیمی ها یادشان هست که پیشترها اغلب اختلافات خانوادگی بر سر خشونت های فیزیکی بود که در اینگونه خشونت ها، اغلب، مردان، همسران خود را کتک می زدند اما اکنون دیگر کمتر خانواده ای پیش بیاید که خشونت فیزیکی عامل اختلاف خانوادگی باشد هرچند که هنوز خشونت های فیزیکی وجود دارد و زندگی ها را از هم می پاشند اما طی سال های اخیر شکل تظاهر خشونت در خانواده ها تغییر کرده و به خشونت روانی تبدیل شده است.

از سوی دیگر اگر در گذشته خشونت فیزیکی عمدتاً از سوی مردان اعمال می شد اما امروزه خشونت روانی هم از سوی مردان و هم برعکس از سوی زنان در مقابل مردان بکار برده می شود.

زندگی سامان، نمونه ای از این دست خشونت های روانی است، او چند وقتی است که در دادگاه به دنبال کارهای طلاقش است و پایش را در یک کفش کرده که می خواهد زنش را طلاق بدهد.

او به خبرنگار ایرنا می گوید: همسر من بطور مرتب من را با دیگران به ویژه با برادرم مقایسه می کند؛ او به من می گوید که برادرم از من زرننگ تر است و کار و کاسبی که راه انداخته درآمد فراوانی دارد.

وی می افزاید: خدا نکند که وسیله تازه ای در خانه برادرم و همسرش به چشم بخورد آنگاه تا یک هفته باید تحقیر و توهین های همسر را تحمل کنم که چرا من نمی توانم آن وسیله برند گران قیمت را بخرم.

وی ادامه می دهد: ای کاش مساله به همینجا ختم می شد اما حتی اخلاق و رفتار من نیز با برادرم مقایسه می شود؛ هر کسی اخلاق مخصوص خودش را دارد و من نمی توانم دقیقاً مثل برادرم باشم؛ رابطه من و برادرم خیلی خوب است اما رفتارهای همسر من باعث شده که حتی نسبت به برادرم کینه به دل بگیرم که چرا به من کمک نمی کند. البته برعکس این موارد نیز دیده می شود بطورمثال شیما که دو سال است ازدواج کرده از دست توهین و تحقیرهای همسرش به تنگ آمده است.

او به خبرنگار ایرنا می گوید: همسر من مدام از من عیب می گیرد و می گوید تو سلیقه خوبی در خرید لباس و چیدن دکوراسیون خانه نداری. او مرتباً از دستپخت مادرش تعریف می کند و به من می گوید تو باید آشپزی را از مادرم یاد بگیری.

وی می افزاید: نظرات من اصلاً برای همسر من اهمیت ندارد و او با اینکه خشونت فیزیکی ندارد اما از لحاظ روانی من را خیلی آزار می دهد و دائماً از کارهای من ایراد می گیرد و آنها را کوچک می شمارد.

از آنجا که گاهی خشونت روانی بیش از خشونت فیزیکی بر افراد به ویژه زنان تاثیر می گذارد و در طولانی مدت پیامدهای جبران ناپذیری دارد که گاه به یک آسیب اجتماعی تبدیل می شود، باید علل پیدایش خشونت روانی در زندگی را مورد بررسی قرار داد.

خشونت روانی، شایع ترین نوع خشونت در همسران

معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور در این باره می گوید: شایع ترین نوع خشونت در همسران، خشونت روانی است که توهین، تحقیر و کوچک کردن ها از مصادیق این نوع از خشونت به شمار می رود.

حبيب الله مسعودی فرید در گفت و گو با خبرنگار ایرنا با اشاره به خشونت خانگی و انواع متعدد آن اعم از جسمی، جنسی، روانی و اقتصادی می افزاید: اگر زن به شوهرش توهین کرده یا او را با فرد دیگری مقایسه کند یا اینکه برعکس این کارها را مرد در مقابل زن خود انجام دهد به معنای خشونت روانی است.

وی تصریح کرد: برخلاف اینکه فکر می کنیم خشونت بیشتر جنبه کتک زدن دارد، بیشتر خشونت ها از جنس روانشناسی است. وی خاطر نشان کرد: اگر خانواده ها آموزش های مهارت های زندگی خانواده، نحوه ارتباط بین زوجین، ارتباط موثر و مهارت حل تعارض را یاد بگیرند، بسیاری از مشکلات بین آنان برطرف می شود.

فقر یکی از عوامل ایجاد کننده خشونت های روانی

معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور در ادامه به تشریح عوامل ایجاد کننده خشونت های خانگی می پردازد و می گوید: فقر یک عامل خطر برای خشونت های خانگی از جمله خشونت روانی به شمار می رود؛ برای اینکه آسیب اجتماعی ایجاد شود نیاز به عوامل خطر است به آن معنا که فقط یک عامل خطر وجود ندارد. بطورمثال در سرماخوردگی چند عامل ویروس، ضعیف بودن بدن، بیماری های زمینه ای و سن دخالت دارند؛ در آسیب های اجتماعی نیز همینطور است.

مسعودی فرید به خبرنگار ایرنا می افزاید: بطورمثال نمی توانیم بگوییم فقر فقط موجب بروز آسیب اجتماعی یا خشونت خانگی یا روانی می شود.

وی تصریح می کند: متأسفانه برخی کارشناسان و مدیران در تحلیل های خود دچار اشتباه می شوند و بطورمثال می گویند عامل طلاق فقط فقر است یا بیکاری عامل اعتیاد است درحالیکه اینطور نیست و یک عامل در کنار عوامل دیگر با وزن های مختلف منجر به آسیب اجتماعی می شود.

وی تأکید می کند: عوامل اقتصادی و فقر هم می تواند به عنوان یکی از عوامل خشونت های خانگی مطرح باشد. اما اینکه همه خشونت ها را به فقر وصل کنیم منطقی نیست؛ بسیاری از افراد فقیر، خانواده های خوبی دارند و خشونتی به خرج نمی دهند و برعکس برخی افراد پولدار دست به خشونت می زنند. همه این موارد وجود دارد. نمی توان تمام تقصیر خشونت های خانگی را فقط به گردن یک عامل

ببندازیم. - مثلاً فقر -

کسانی که نمی دانند چطور زندگی کنند، دست به خشونت می زنند

معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور می گوید: در موضوع خشونت خانگی و خشونت روانی چند عامل خطر وجود دارد که یکی از عوامل آن در سطح فردی است به آن معنا که فرد نحوه زندگی و مدیریت هیجانات را نمی داند. چه کلامی و چه- مسعودی فرید تاکید می کند: پولدار یا فقیر اگر مدیریت خشم را یاد نگرفته باشند، هنگام عصبانیت، خشونت به خرج می دهند. - جسمی

رابطه اختلالات روانشناختی با خشونت

به گفته معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور، اختلالات روانشناختی یکی دیگر از عوامل خشونت های خانگی و روانی است و اگر فرد اضطراب و اختلال سایکوتیک داشته باشد یا اینکه افسرده باشد، دست به خشونت های خانگی می زند که ممکن است فیزیکی یا روانی باشد.

وی خاطرنشان می کند: همچنین اگر فردی معتاد باشد، میزان خشونت ها در آن خانواده افزایش می یابد؛ خانواده ای که همش در آن دعوا و بزن بزن است، بجای اینکه گفت و گو داشته باشند، می زنند، یا اگر فردی در خانواده ای که پدر و مادر دائما با هم مشاجره دارند یا در بین فرهنگ خشونت، رشد کرده باشد مطمئنا روش والدین خود را دنبال می کند پس نقش خانواده خیلی مهم است.

نقش رسانه ها در دعوای زن و شوهر

معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور می گوید: نقش رسانه نیز در این بین بسیار حائز اهمیت است اگر رسانه دائما اخبار خشونت را منعکس کند یا فیلم هایی با موضوع خشونت به تصویر بکشد می تواند روی رفتار افراد تاثیر بگذارد. مسعودی فرید در گفت و گو با خبرنگار ایرنا می افزاید: فرهنگ عمومی جامعه نیز در بروز خشونت ها موثر است، بطورمثال وقتی تصادف شود آیا باید همدیگر را کتک زد و بعد افسر راهنمایی و رانندگی را خبر کنند یا اینکه هنگام تصادف باید منتظر افسر ماند. وی همچنین این پرسش را مطرح کرد که چقدر در نهادهای آموزشی مانند مدارس راجع به کنترل خشونت به کودکان آموزش می دهیم.

روانی، تهدیدی برای سلامت زنان خشونت

محسن فرشیدی

بر خلاف آن چیزی که تصور می شود، خشونت صرفا به مواردی مثل خشونت فیزیکی محدود نمی شود. اگر چه هنوز میان بسیاری از مردم، کتک کاری و اثار کبودی و زخم روی بدن از نشانه های خشونت است، اما خشونت لایه های مختلف و گسترده تری را شامل می شود. یکی از رایج ترین آن ها خشونت روانی و کلامی است. عواقب این نوع خشونت که بلافاصله آثاری از خود روی تن به جا نمی گذارد، در بسیاری موارد منجر به آسیب و زخم های طولانی تر و عمیق تری می شود.

بر اساس پژوهشی که سایت سلامت نیوز و روزنامه اطلاعات آن را منتشر کرده اند، زنان ایرانی میان شکل های مختلف خشونت، بیش تر از همه تحت خشونت کلامی و روانی هستند. در این پژوهش که در سطح ملی صورت گرفته، آمده است « ۷/۲۵ درصد از کل پاسخگویان اعلام کرده اند که از اول زندگی مشترک تا کنون قربانی این نوع خشونت که شامل دشنام، داد و فریاد، بهانه گیری های پی در پی و... است بوده اند. رتبه بعد، خشونت فیزیکی از نوع دوم است که ۸/۷۳ درصد از زنان ایرانی از اول زندگی مشترک خود، آن را تجربه کرده اند که شامل سیلی زدن، زدن با مشت یا چیز دیگر، لگزدن و... است. رتبه سوم با رقم ۷/۷۲ درصد متعلق به ممانعت از رشد اجتماعی، فکری و آموزشی است که شامل ایجاد محدودیت از ارتباط های فامیلی، دوستانه و اجتماعی، ممانعت از کارایی و اشتغال و ایجاد محدودیت در ادامه تحصیل و مشارکت در انجمن های اجتماعی است.»

در جوامعی که عموما فرهنگ رایج و همچنین قوانین کشوری از یک ساختار و نظام مردسالار تبعیت می کنند، امکان پیگیری و تلاش برای جرم یابی و محکومیت این نوع خشونت ها که در بیشتر موارد هم در خانه و میان نزدیکان به وقوع می پیوندد مشکلات و پیچیدگی های فراوانی دارد. خشونت در چنین جوامعی در بیشتر موارد به خودی خود پنهان می ماند و یا در بسیاری موارد شاهی بر این نوع خشونت ها وجود ندارد و یا اگر هم شاهی وجود داشته باشد فرد قربانی را به دلیل فرهنگ و سنت های رایج تشویق به سکوت و باقی ماندن در رابطه توأم با خشونت می کند. در این پژوهش تاکید شده که «متوسط میزان تجربه این نوع خشونت ها برای زنان درگیر در خشونت خانگی برابر با ۲/۶۴ بار است. «در انتهای پژوهش صورت گرفته آورده شده» براساس یافته های روان شناسی، خشونت روانی و کلامی بیش از خشونت فیزیکی بر روح زنان تاثیر می گذارد و لایه های عمیق و حساس تر درون آنان را تهدید می کند. خشونتی که کم تر به چشم می آید و به دلایل فرهنگی در بسیاری از موارد به رسمیت شناخته نمی شود.»

توهین، افترا، قطع رابطه فرد با نزدیکان یا ایجاد محدودیت در آن، تهدید کردن به بهانه‌های متفاوت، زدن برجسب‌های مختلف و خشونت‌هایی از این دست باعث مزوی شدن فرد شده و اعتماد به نفس را از او می‌گیرد. در چنین شرایط فرد قربانی که نه حمایت لازم از خانواده را به همراه دارد و نه قوانین و سیاست‌های اجتماعی از او پشتیبانی می‌کنند، گاه تا مرز فکر به خودکشی و یا اقدام به آن جلو می‌رود. خودکشی زنان در سال‌های گذشته بنابر آمارهای ارائه شده رشد چشم‌گیری داشته است. همگی این موارد که مستقیم و غیرمستقیم سلامت زنان را تهدید می‌کنند از تبعات خشونت‌های روانی هستند. زنانی که مورد این نوع خشونت قرار می‌گیرند، آثار آن را در بیش‌تر مواقع تا آخر زندگی خود به همراه خواهند داشت و به شکل‌های گوناگون تحت تاثیر آن در طول زمان قرار می‌گیرند.

یکی از وظایف دولت‌ها در جوامع مختلف پیدا کردن راه‌کارهایی برای کاهش این نوع خشونت‌ها است. خشونت به صورت کلی و در کلیه اشکال آن، جدا از منظر فردی، بر جامعه و توسعه یک کشور نیز تاثیر مستقیم می‌گذارد. فردی که در خانه مورد خشونت قرار می‌گیرد، بهره‌وری لازم برای فعالیت و کمک به توسعه یک جامعه را نیز از دست می‌دهد. شهیندخت ملاوری، معاون ریاست جمهوری دولت در نشست روسای دانشگاه‌ها در اسفند ۴۹۳۱ گفت: «معاونت زنان در ۴۱ محور با همکاری سازمان‌های ذی‌ربط، برنامه‌های خود را در دو و نیم سال گذشته دولت یازدهم با سه محور شامل بهبود وضعیت کنونی سلامت، ارتقا سطح دانش و ثبات سلامت و کاهش عوامل خطر در حال اجرا دارد.» او در ادامه تاکید کرد که زنان و به خصوص دانشجویان دختر به دلایل مختلف در خطر آسیب‌های بیش‌تری قرار دارند. احساس فقدان امنیت در خانواده و اجتماع از جمله دلایلی بودند که معاونت ریاست جمهوری ایران به آن اشاره و تاکید کرد.

از آن‌جایی که بیش‌تر خشونت‌های کلامی و روانی در محیط خانواده روی می‌دهد، شهیندخت ملاوردی راه اندازی «کلینیک سلامت خانواده» را از جمله اقدامات صورت گرفته و گسترش آن را ضروری می‌داند. وی در این مورد خاطرنشان کرد: «راه‌اندازی کلینیک سلامت خانواده، تدوین برنامه‌های آموزشی با هدف ارتقاء سلامت زنان و مردان، حمایت از برگزاری دوره‌های آموزشی و مشاوره برای تقویت سلامت زنان، راه‌اندازی کارگروه سلامت و بهداشت در معاونت زنان، تدوین گزارش ملی وضعیت سلامت زنان در برنامه ششم، پیگیری تصویب سند ملی امنیت زنان و کودکان در روابط اجتماعی و امضاء تفاهم‌نامه با وزارت علوم و بهداشت برای ارتقاء سلامت روان دانشجویان را از برنامه‌های این معاونت ریاست جمهوری در امور زنان و خانواده است.»

خشونت علیه زنان که بیش‌تر از هر جای دیگری در خانه و میان افراد خانواده صورت می‌پذیرد جوانب مختلفی دارد که یکی از تبعات اصلی آن سلامت زنان است. در معرض خطر قرار گرفتن سلامت زنان، مشکلات گسترده‌ی اجتماعی با خود به همراه خواهد داشت. یکی از تبعات اصلی خشونت روانی و کلامی، انزوای زنان و از بین رفتن اعتماد به نفس آنان است. موضوعی که می‌تواند به گسست خانوادگی و همچنین عدم کارایی آنان در اجتماع بیانجامد. بیماری‌هایی از جمله افسردگی، اضطراب، کابوس‌های شبانه، شکل‌های مختلف اعتیاد، دوری از جامعه، انزوا و... از تاثیرات خشونت‌های روانی هستند.

امروزه خشونت روانی و کلامی یکی از پیچیده‌ترین و گسترده‌ترین انواع خشونت است و به شکل مستقیمی سلامت زنان را تهدید می‌کند. اثبات چنین خشونتی بر خلاف خشونت فیزیکی در جوامع توسعه‌یافته با قوانین پیشرفته نیز به سادگی امکان‌پذیر نیست. تلاش برای اصلاح قوانین و همچنین آموزش و آگاهی به عموم مردان و زنان در مورد این نوع خشونت و همچنین تاثیرات مخرب آن بر فرد آزرده، از مهم‌ترین کارهایی هستند که باید بیش‌تر از گذشته مورد توجه سازمان‌های مختلف و همچنین فعالین این حوزه باشد.

روش‌های شناسایی خشونت علیه کودک

والدین، ارائه‌دهندگان خدمات مراقبتی به کودکان، پرستاران بچه و اعضای خانواده کودک می‌توانند با کمک محتوای این بسته آموزشی یاری‌رسانان بهتری برای کودکان آسیب‌دیده و تحت خشونت باشند.

از نشانه‌های هشداردهنده خشونت روانی، فیزیکی و جنسی علیه کودکان آگاه شوید.

ممانعت از رشد، جلوه‌ایی از خشونت روانی

Photo: jessmine/Bigstock.com

ماهرخ غلام‌حسین‌پور

خشونت الزاما به معنای کتک زدن، کبود کردن صورت یا به جای گذاشتن اثرات فیزیکی ضربه روی بدن نیست، بلکه گاهی خشونت شبیه حرکت مورچه سیاه، بر روی سنگ سیاه، در شب تاریک و تار است و به سختی می‌شود آن را دید.

یکی از اشکال خشونت روانی، ایجاد موانع پیدا و پنهان و پیچیده در مسیر رشد زنان است، دکتر مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه سوئد که چند دهه است در حوزه حقوق زنان تحقیق می‌کند و آثار زیادی در این زمینه نوشته است، در گفتگو با خانه امن در این مورد توضیح می‌دهد:

به نظر شما ممانعت از رشد و ترقی زنان را می‌شود نوعی خشونت خانگی به حساب آورد؟

فیمینیست‌های رادیکال ایجاد مانع برای رشد موقعیت اجتماعی و شغلی و تحصیلی را به عنوان بخشی از مکانیزم‌های اعمال قدرت مردسالاری و نوعی خشونت علیه زنان تعریف می‌کنند. جان کلام‌شان هم این است که خشونت نوعی اعمال زور در اشکال گوناگون، همچون ابزاری برای اعمال سلطه و تحکیم قدرت است برای وادار کردن دیگری به انجام عملی خلاف خواست خویش. در این نگاه هر نوع ایجاد مانع برای رشد اجتماعی یا شغلی زنان همچون بخشی از مکانیزم اعمال سلطه و تحکیم قدرت مردان علیه زنان در خانواده، نوعی خشونت تلقی می‌شود.

ممکن است ایجاد مانع برای رشد را بخشی از مکانیزم‌های نظام پدرسالارانه بدانیم؟

بی‌شک. اما پرسش اینجا است که هر نوع اعمال قدرت را باید خشونت نامید یا نه. از نظر فیمینیست‌های رادیکال نظام پدرسالاری به‌خودی‌خود، نوعی خشونت علیه زنان است و «ممانعت از رشد دیگری» همچون بخشی از همان مکانیزم‌های پدرسالارانه نه تنها در روابط بین مردان و زنان نابرابری تولید می‌کند، بلکه بخشی از روش‌های حفظ و بازتولید آن نیز است.

ممانعت از رشد را می‌توان از زمره اعمال زور یا خشونت کلاسیک تلقی کرد؟

اگر منظور از خشونت کلاسیک، خشونت فیزیکی است، الزاما چنین نیست. اما جلوگیری از رشد زنان در فعالیت‌های اجتماعی و تحصیلی یا شغلی را می‌توان نوعی از خشونت روانی تلقی کرد. حتی اگر این فرایند با تهدید یا اعمال زور آشکار ایجاد نشود.

بدین معنا نابرابری‌ها محصول خشونتند؟ اگر محصول خشونت نیستند پس چطور حاصل می‌شوند؟

خیر؛ به نظر من هر نوع نابرابری اجتماعی یا جنسیتی را نمی‌شود تنها با خشونت تولید یا حفظ کرد. درست است که خشونت عامل حفظ نابرابری اجتماعی و جنسیتی است ولی این نابرابری‌ها می‌تواند محصول تفاوت در «منابع قدرت اقتصادی» یا «منابع ارزشی قدرت» همچون دانش، فرهنگ و باورها نیز باشد.

اما گاهی ممکن است ممانعت از رشد نه با اعمال خشونت که با رفتار ملاطفت‌آمیز همراه باشد؟

در ساختار پدرسالاری، مکانیزم‌های پیچیده‌ای وجود دارند که برخی از آن‌ها الزاما یا ظاهرا با زور همراه نیستند. این شکل اعمال خشونت کمی پیچیده است و مربوط به نوعی خشونت روانی است. ایجاد ممانعت از رشد زنان الزاما با نوعی خشونت و تهدید فیزیکی همراه نیست اما با هر روشی که انجام شود نوعی اعمال سلطه بر زنان است.

وادار کردن به تمکین و اطاعت می‌تواند نوعی خشونت باشد؟ وادار کردنی که با اعمال زور همراه نباشد؟

بله دقیقا. گاهی مردان با تحقیر توانایی زنان با جملاتی همچون «من اگر نبودم تو به هیچ جایی نمی‌رسیدی» و در هم شکستن اعتماد به نفس او، دست به اعمال خشونت روانی می‌زنند. گاه نیز با تحت فشار گذاشتن زنان برای ترک شبکه روابط اجتماعی با جملاتی نظیر «برای چه با این افراد رفت‌وآمد می‌کنی» و با وادار کردن فرد به قطع آن، نوع دیگری از خشونت روانی را به نمایش می‌گذارند. بله این مکانیزم پیچیده‌ای است که ظاهرا با زور همراه نیست ولی ضمن در هم شکستن اعتماد به نفس زنان، روابط اجتماعی‌شان را محدود

می‌کند، که می‌تواند مانع اعتلای آن‌ها شود.

اما فرد قربانی می‌تواند با آگاهی از این روش‌های ناعالانه در برابر اثرات این شکل از خشونت مقاومت و مقابله کند، پس چرا مقاومت نمی‌کند؟

در روان‌شناسی اجتماعی قضاوت دیگران و بازتاب آن، همچون آینه‌ای برای قضاوت فرد نسبت به خود تلقی می‌شود. هنگامی که به کسی برچسب زده و دائماً به او گفته می‌شود «که» تو کسی نیستی»، این قضاوت می‌تواند تصویری از او برای خود بیافریند که اعتماد به نفسش را در هم بریزد. فرد قربانی ممکن است در ابتدا مقاومت کند و بر ارزش‌ها و هویت خود اصرار ورزد. اما اگر به طور سیستماتیک با این گونه قضاوت‌ها روبرو شود می‌تواند برداشتی از هویت خود بیابد که دیگری برای او تعیین کرده است. به عبارت روشن‌تر شخصیت فرد می‌تواند طوری شکل بگیرد که به او القا می‌شود.

آیا فقط خشونت روانی و فیزیکی است که بر درهم شکستن هویت و اعتماد به نفس زنان عمیقاً اثر می‌گذارد؟

الزاماً نه. در کنار خشونت‌های روانی و فیزیکی، خشونت اقتصادی و جنسی نیز می‌توانند استقلال و توانایی زن را در هم شکسته و او را به یک عنصر وابسته و بی‌هویت و بی‌امید یا ضعیف تبدیل کند. پدیده‌های دیگری هم در این زمینه عمل می‌کنند که الزاماً نوعی از خشونت نیستند، بلکه صور دیگری از اعمال قدرتند. یکی از آن‌ها «منابع ارزشی» یا «منابع سمبلیک قدرت» است که در آن قدرت به معنای زور و اادار کردن دیگری به تصمیمی خلاف میل خود نیست، بلکه قدرت به معنای نوعی ایجاد پذیرش است. به معنای نوعی ایجاد مشروعیت برای سلطه دیگری و رابطه نابرابر است.

یکی از عناصری که در ایجاد رابطه نابرابر زنان عمل می‌کند، منابع ارزشی قدرت است. در خانواده سنتی یا خانواده‌هایی با باورهای مذهبی و پدرسالارانه نیرومند، زنان از شان و قدر و منزلتی هم‌سطح مردان برخوردار نیستند. حتی هنگامی هم که وظیفه زنان را انجام کار خانگی یا مراقبت از فرزندان بدانیم، در عمل به نابرابری جنسیتی مشروعیت می‌بخشیم. پیروی از این باورها نوعی از منابع ارزشی قدرت خوانده می‌شود که متأسفانه به فرودستی زنان مشروعیت می‌بخشد.

34 درصد از مردان همجنسگرا تحت خشونت روانی هستند

عکس: bark

خانه امن: قربانیان خشونت خانوادگی شامل گروه‌های مختلفی از جمله جمعیت‌های خاص مثل همجنس‌گرایان و نیز اشخاص دچار معلولیت‌های جسمی، رشدی، و حسی می‌شوند.

وضعیت اقلیتی یا نیازهای خاص این گروه‌ها و نیز قربانی شدن آنها موجب شده است که در اقدامات اجتماعی اتخاذ شده برای مقابله با خشونت خانوادگی به شدت مورد بی‌توجهی قرار گیرند.

در حالی که از نظر تاریخی خشونت خانگی در برخی از گروه‌های جمعیتی محروم مشکلی مهم تلقی نشده است، تحقیقات نشان می‌دهد که ممکن است این گونه نباشد.

به عنوان مثال، تحقیقی که با حمایت مؤسسات ملی بهداشت آمریکا، انجام شد نشان می‌دهد که میزان خشونت تجربه شده توسط مردان همجنسگرا و مردان دو جنسی شهری می‌تواند قابل مقایسه با میزان خشونت باشد که زنان غیر همجنسگرا تجربه می‌کنند.

نتایج این پژوهش نشان داد که 34 درصد از این مردان همجنسگرا از ناحیه شریک جنسی خود مورد خشونت روانی، 22 درصد مورد خشونت جسمی و 5 درصد مورد خشونت جنسی قرار گرفته‌اند.

متأسفانه، برای این گروه‌های جمعیتی معمولاً هیچ منابع یا خدماتی وجود ندارد و یا اگر وجود داشته باشد بسیار ناچیز است.

مراکز حمایت از قربانیان خشونت خانگی به مردانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند پناه نمی‌دهند (گرچه ممکن است مراکز مسکونی ایمن برای آنها وجود داشته باشد یا بتوانند در هتل‌های خاصی اقامت کنند)، ارائه دهندگان خدمات به ندرت از دانش تخصصی لازم برای

رسیدگی به مسائل همجنسگرایان دارای روابط خشونت‌آمیز برخوردارند، و زنان معلولی که برای فعالیت‌های روزانه یا درمان‌های خود نیاز به کمک دارند در اکثر مراکز حمایتی و پناهگاه‌ها از مراقبت کافی برخوردار نیستند.

مراکز حمایتی و پناهگاه‌ها تنها شکل مداخله در خشونت خانگی نیست. مددکاران باید از سایر خدمات مانند وکالت و مشاوره حقوقی، گروه‌های حمایتی یا مراکز مشاوره موجود نیز آگاه باشند.

معلولیت‌ها می‌تواند شامل اختلالات حرکتی، حسی، شناختی، و نیز بیماری‌های روانی باشد. این گونه معلولیت‌ها از حیث شدت و قابلیت رؤیت بسیار متنوع هستند. افراد دچار معلولیت در مقابل رفتارهای خشونت‌آمیز مختلف آسیب‌پذیر هستند و اغلب خیلی راحت‌تر از منابع کمک احتمالی محروم می‌شوند. علاوه بر اعمال خشونت‌آمیزی که هر کس می‌تواند متحمل آن شود، افراد دچار معلولیت ممکن است در معرض مشکلات زیر نیز قرار گیرند:

- محروم شدن از دارو و درمان
- ممانعت از به کار بردن دستگاه‌های کمکی
- عدم دریافت مراقبت یا دریافت مراقبت ناچیز برای بهداشت شخصی
- برخوردهای خشن هنگام ارائه مراقبت به آنها
- عدم دسترسی آنها به اطلاعاتی که می‌تواند استقلال یا خودکفایی آنها را افزایش دهد

معلولیت اغلب بر توانایی فرد برای محافظت از خود یا گریز وی از یک موقعیت دارای خطر قریب‌الوقوع تأثیر می‌گذارد.

به عنوان مثال، یافته‌های تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که 25 درصد از دختران نوجوان دچار عقب‌ماندگی ذهنی، 31 درصد از افراد مبتلا به معلولیت‌های جسمی مادرزادی، و 36 درصد از کودکان دچار معلولیت‌های چندگانه پذیرش شده در بیمارستان‌های روانی سابقه تجربه خشونت جنسی را دارند.

این گونه افراد، بسیاری از اوقات از مطرح کردن یا گزارش خشونت بیم دارند. زیرا مرتکب خشونت سرپرست اصلی آنها نیز است. برخی از موانع دیگری که افراد دچار معلولیت در گزارش کردن خشونت با آن مواجه هستند به شرح زیر است:

- خطر مضاعف فرستاده شدن به مراکز نگهداری از معلولین. اگر مرتکب خشونت تنها سرپرست قربانی باشد و هیچ سرپرست مناسب دیگری موجود نباشد، پذیرش در یک مرکز نگهداری از معلولین تنها گزینه موجود برای قربانی خواهد بود.
- خطر مضاعف از دست دادن سرپرستی فرزندان، به ویژه، اگر مرتکب خشونت دیگر در منزل نباشد یا معلولیت قربانی به عنوان عامل تأثیرات نامطلوب بر میزان مهارت‌های فرزندداری او ارزیابی شود.
- ترس از اینکه به واسطه معلولیت او را غیر قابل اعتمادتر از مرتکب خشونت تصور کنند، به ویژه، زمانی که معلولیت بر توانایی‌های گفتاری فرد تأثیر می‌گذارد؛ و این برداشت نادرست که خشونت علیه افراد دچار معلولیت قابل انتظار یا موجه است.

مددکاران باید توجهی ویژه به خطرات و موانعی داشته باشند که فراروی این گروه‌های خاص قرار دارد و در ارزیابی‌ها و توصیه‌های خود برای طرح مراقبتی حتماً به این مسائل پردازند.

منبع: [child protection in families experiencing domestic violence](#)

نگرانی زنانی که از ترس طلاق خشونت خانگی را گزارش نمی‌دهند



زنی هستم که مدت 16 سال پیش ازدواج کرده ام و دو فرزند دارم. تمام این سال ها توسط شوهرم مورد خشونت بوده ام. پرسش: خشونت جسمی، روانی، کلامی و دشنام ها و افتراهای جانکاه، را همیشه تحمل کرده ام به این امید که کار به طلاق نکشد و شوهرم یا به سن بگذارد و عاقل شود. دیگر به جان آمده ام. آیا راهی هست که طلاق نخواهم، اما او را وادار به تغییر رفتار کنم؟

منظورتان این است که اساسا وارد مراحل دادخواهی و مراجعه به مراجع قضائی نشوید؟ پاسخ:

بله. ترجیح من این است. پرسش:

در این صورت از حمایت های قانونی بهره مند نخواهید شد. می توانید از طریق طرح موضوع در محفل خانوادگی و با حضور افراد پاسخ: مورد اطمینان شوهرتان، تغییری در رفتار شوهر بدهید و در حضور آنها از او قول بگیریید در رفتارش تجدید نظر کند.

بارها این راه حل را تجربه کرده ام. ولی فقط تا مدت کوتاهی تاثیر داشته و دوباره همه چیز به حالت قبلی بازگشته است. اکنون پرسش: دخترک 14 ساله ام هم شده است هدف خشونت های پدرش.

ببینید به دست خودتان و با سکوت و تسلیم، کانون خانواده را متلاطم کرده اید و همواره شوهر تصورش این بوده که مردانگی پاسخ: یعنی خشونت نسبت به زن و فرزند. این تصور را شما در او تقویت کرده اید.

به من حق بدهید. زن خانه داری هستم و در صورت جدا شدن سرپناهی و تامینی ندارم. او هم این را می داند و به همین دلیل پرسش: احساس می کند راه گریزی ندارم.

آیا هرگز او را تهدید به اقدام برای طلاق کرده اید؟ پاسخ:

یک بار از فرط خستگی اعلام کردم که تا مدتی در رفتارش تجدید نظر کرد و بعد خشونت را از سر گرفت. پرسش:

آیا می دانید با آن که مردان برای طلاق از حقوق وسیع و نامحدودی برخوردارند، به ندرت از طلاق استقبال می کنند؟ پاسخ:

بله. این را در همین زناشویی خشونت بار فهمیده ام. ولی از بس از طلاق می ترسم، وارد طرح موضوع نشده ام. پرسش:

حالا که همه راه های صلح آمیز را تجربه کرده اید و ثمری نداشته است، بروید سراغ قانون و دادخواهی. پاسخ:

آن وقت حتما منجر به طلاق می شود؟ پرسش:

. از این بار هروقت مرتکب خشونت شد راهی پلیس و پزشکی قانونی و داسرا و دادگاه بشوید و با در دست داشتن "نه لزوما پاسخ: گواهی پزشکی قانونی و استفاده از شهود دعوی را پیش ببرید.

دعوی و شکایت به کجا می رسد؟ پرسش:

باید به تکرار این اقدامات قضائی را ادامه دهید. در هر مورد تا محکومیت قطعی شوهر پیش بروید. بعد با استناد به همه آنها و پاسخ: معرفی شهود بروید دادگاه خانواده و از دادگاه با توجه به این که در خانه شوهر امنیت جانی و رفا و احترام ندارید، تعیین تکلیف بخواهید. بنویسید که شوهر با وجود آراء دادگاه در رفتارش تجدید نظر نمی کند و با او در یک خانه احساس ناامنی می کنید. به جلسه رسیدگی که رسید به ریاست دادگاه رو کنید و بگوئید حاضریم یک شانس دیگر به او بدهم تا کانون خانوادگی ما از هم نپاشد. موافقت تنظیم بشود و در متن آن تعهد کند که رفتار خشونت آمیز در خانه را کنار بگذارد و به من "گزارش اصلاحی" کند تا در حضور شما یک اختیار بدهد تا در صورت تکرار خشونت و اثبات آن در دادگاه، بتوانم خودم را طلاق بدهم. این توافق نامه را شوهر و شما و مقام ریاست دادگاه امضاء می کنند و به اندازه یک رای قطعی معتبر و قابل اجراست.

اگر امضاء نکرد چه می شود؟ پرسش:

باز هم این پرونده یک فرصت بزرگ در اختیارتان می گذارد تا در صورت تکرار خشونت تقاضای طلاق کنید و در این صورت پاسخ: شانس شما برای طلاق زیاد است. ممکن است به عجز و لایه از شما بخواهد که طلاق نگیرید. در این صورت دوباره با او راهی دادگاه بشوید برای امضای یک گزارش اصلاحی تقاضا و دادخواست بدهید. آن چه مسلم است پس از 16 سال زندگی مشقت بار، اگر این مرد به شیوه مسالمت آمیز و قانونی نخواهد به راه بیاید، اصرار شما برای ادامه زندگی محنت بار زناشوئی عاقلانه و منطقی نیست و در سنین بالا بیشتر صدمه خواهید دید.
